

احوال و آثار مسعود سعد سلمان

راجندر کُمار*

مسعود سعد سلمان، شاعر بزرگ دوره غزنوی که در نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم هجری می‌زیسته است. پدرش، سعد سلمان، اهل همدان بود و تا شصت سال به عنوان یکی از عمال دیوان غزنوی، خدمت کرد. در سال ۴۲۷ هجری هنگامی که سلطان مسعود بن محمود، فرزند خود، محدود را به فرمانفرمایی هند فرستاد؛ سعد سلمان همراه او بود. مسعود سعد سلمان، راجع به پدرش نوشته است.

”شصت سال تمام خدمت کرد پدر بنده سعد بن سلمان
که به اطراف بودی از عمال که به درگاه بودی از آعیان“^۱

مسعود سعد سلمان، در سال ۴۳۸ هجری در لاهور به دنیا آمد.^۲ او دو پسر و یک دختر داشت. یک پسر موسوم به سعادت که شاعر بود و پسر دیگر صالح نام داشته که هنگام زندانی بودن پدر، در مرنج، وفات یافته است.^۳

*- استادیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۷۵.

۲- همان، ص مو.

۳- همان، ص ۵۸۹.

حیات مسعود سعد سلمان مصادف با عهد شش پادشاه غزنوی بوده است که عبارتند از: شاه فرخ‌زاد، سلطان ابراهیم، مسعود بن ابراهیم، شهرزاد، ملک ارسلان و بهرام شاه. کودکی او در عهد پادشاه فرخ‌زاد بوده، زندگی ادبی و خدمت شاهی او، از عهد سلطان ابراهیم، آغاز می‌شود.^۱ او از رجال مخصوص دربار سیف‌الدوله بن ابراهیم بوده و چند سال پیش از فرمانفرمایی رسمی او در هند، در خدمت او بود. وقتی که سیف‌الدوله از هند بازگشت و عازم غزنین شد برای خدمت سلطان ابراهیم، شاعر مذکور در آن سفر همراهش بوده است.

برای زندانی شدن مسعود سعد سلمان؛ دو علت ذکر کرده‌اند. اول، در سال ۴۸۵ هـ. سیف‌الدوله، به فرمان پدر خود، سلطان ابراهیم غزنوی، زندانی شد و تمام ندیمان و دوستان او نیز زندانی گشتند. منجمله مسعود سعد سلمان بود.^۲

دوم، این واقعه بر اثر تهمت سیاسی حاسدان، زمانی اتفاق افتاد که مسعود سعد سلمان، خود عازم خدمت ملک‌شاه بوده است.

در لاهور دارایی پدری او را تصرف کردند و وقتی که مسعود نتوانست در هند دادرسی بیابد، به جانب غزنین شتافت تا مستقیماً شکایت به سلطان ابراهیم ببرد، لیکن دشمنان قبلاً او را در نظر سلطان متهم ساخته بودند چنانکه بدادش نرسید. سلطان ابراهیم فرمان داد که او را در قلعه «دهک» در هند زندانی کنند^۳ وقتی که او در دهک بود به وسیله علی ابوالقاسم خاص که از مُقَدِّمان درگاه سلطان بود، وسایل آسایش وی فراهم شد. دشمنان شاه را آگاهی دادند که مسعود سعد در دهک راحتی دارد پس سلطان او را به قلعه «سو» که بر کوهی بلند واقع بود فرستاد و بند برپای او نهادند.

۱- نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱۱.

۲- چهار مقاله، ص ۴۴.

۳- دیوان مسعود سعد سلمان، ص بی.

مکان قلعه سو معلوم نیست. همین قدر آشکار است که در خاک هند نبوده است، طوری که گفته است:

”و لیک زالی دارم که در کنار مرا چو جان شیرین پرورد و مرد خرد و کلان
 نبست هرگز او را خیال و نندیشید که من به قلعه سو مانم او به هندوستان“^۱
 بعد از سو، او به قلعه «نای» فرستاده شد. شهرت فوق‌العاده قلعه نای، این بود که زندان سیاسی است! مکان قلعه نای از روی کتب معلوم نشد. کل مدت حبس او ده سال است و در این شعر تصریح شده است:

”هفت سالم بکوفت سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه نای“^۲

وقتی که او با سیف‌الدوله زندانی شد از مولد خودش، لاهور چنین یاد کرده است:

”ای لاهور و یحک بی من چگونه‌ای بی‌آفتاب روشن، روشن چگونه‌ای
 ای آنکه باغ طبع من آراسته ترا بی‌لاله و بنفشه و سوسن چگونه‌ای
 تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار با من چگونه بودی و بی‌من چگونه‌ای
 ناگه عزیز فرزند از تو جدا شده‌ست با درد او به نوحه و شیون چگونه‌ای“^۳

با وجود همه عتابها و خشمهایی که در این قصیده دیده می‌شود. دوره جوانی این شاعر که در خدمت سیف‌الدوله گذشته، سعادتمندترین ادوار عمرش بود. در این زمان، شمارش دُر و لذت سرداری لشکر را با ذوق شاعری و سخن پردازی باهم داشته است و در ردیف امرا بزرگ آمده و در این خصوص شعری سروده است:

”به گاه مدحت بودم ز جمله شعرا بوقت خدمت بودم ز زمره عمال“

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۴۲۰.

۲- همان، ص مه.

۳- همان، ص ۴۹۳.

از تحقیقات معلوم می‌شود که رقیب او راشدی، در نزد شاه ابراهیم بوده و علیه مسعود سعد سلمان تهمت زده است و علتِ خصومت مسعود و راشدی، رقابت در مدّاحی بوه ولی مسعود نیز علیه مقام درباری راشدی تحریکاتی نموده است:

”هر آن قصیده که گفتیش راشدی یکماه
 جواب گفتم ز آن بر بدیبه هم بزمان
 اگر نه بیم تو، بوده شها به حق خدای
 که راشدی را بفکندمی ز نام و نشان
 اگر دو تن را جنگ اوفتادی اندر شعر
 ز شعر بنده، بدیشان شواهد و برهان
 چو پایگاهم دیدند نزد شاهنشاه
 که داشتیم بر او جاه و رتبت و امکان
 به پیش شاه نهادند مرمرا تهمت
 بصد هزاران نیرنگ و مهلت و دستان“^۱

از احوال مسعود سعد سلمان در درگاه سیف‌الدوله پیش از این اطلاعی در دست نیست.

عاقبت دوره بدبختی او سرآمد ابوالقاسم خاص، یکی از مقربان دربار سلطان ابراهیم، او را در سال ۴۹۰ هجری از زندان نجات داد^۲ و مسعود، پس از خلاصی از زندان سلطان ابراهیم را مدح گفت. وقتی که سلطان ابراهیم، سیف‌الدوله را حبس کرد؛ و پسر دیگر خود علاءالدوله مسعود را به جای او، فرمانفرمایی هند، داد. مسعود سعد سلمان در ستایش او قصاید گفت و اینها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد.

دسته اول، متعلق به زمان فرمانفرمایی سلطان ابراهیم در هند، و دسته دوم در مدح سلطان علاءالدوله مسعود و متعلق به زمان سلطنت اوست. علاءالدوله مسعود فرزند خود شهرزاد را نایب‌السلطنه هند کرد؛ و ابونصر فارسی را که مردی فاضل و شاعر بود، به عنوان سپهسالار همراه او ساخت. در مجلس شهرزاد، مسعود سعد سلمان مقامی ارجمند یافت و به وسیله ابونصر فارسی حکمرانی چالندر یا جالندر واقع در پنجاب هند، به او سپرده شد. در این خصوص رباعی زیر را می‌گوید:

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۵۳۳.

۲- تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۴۸.

”از بخشش دست من ز سیم و زر پرس وز خوی خوشم ز مشک و از عنبر پرس
 وز قوت بازوی من از خنجر پرس وز هیبت من ز راه چالندر پرس“^۱
 دشمنان او و ابونصر فارسی در نزد سلطان علاءالدوله مسعود در غزنین و شهرزاد
 در لاهور از ایشان بدگویی کردند. نتیجتاً بدبختی او بعد از مغضوب شدن ابونصر
 فارسی، شروع شد. نخست او را از حکومت چالندر معزول کردند و بعداً دارایی او را
 در لاهور ضبط نمودند. با این سخت‌گیریها، مسعود سعد سلمان با یاری خواص،
 رهپسار غزنین شد، امید او در دربار علاءالدوله مسعود، به خواجه طاهر بن ثقه الملک
 وزیر خاص شاه بود. اما او از وی حمایت نکرد و عاقبت سلطان او را در قلعه مرنج
 حبس کرد. او علت زندانی شدن خود را حکمرانی چالندر می‌دانست و راجع
 به سخت‌گیری زندان مرنج حبسیه سروده است:

”گر خوردنی یابم هر هفته یکی روز از دست مرا کاسه و از زانو خوان است
 و هر هیچ به زندانبان گویم که چه داری گوید که مخور هیچ که ماه رمضان است
 گویمش که بیمارم رو شربت و ناف آر خنده زند و گوید خودکار در آن است
 بدبخت کسی‌ام که از آن چندان نعمت امروز همه قصه من قصه نان است“^۲

به وساطت ثقه الملک در آخر سال ۵۰۰ هجری او مورد عفو سلطان واقع شد.
 بهترین ده سال عمرش، در زندان قلعه‌های دهک، سو و نای و هشت سال در مرنج
 گذشت. بدین ترتیب مسعود سعد سلمان ۱۸ سال را در زندان بود. بعد از آزادی از
 حبس دوّم، پیر و ناتوان گشته و با توجه به اینکه باز هم مورد توجه شاهان غزنوی
 مانند ملک ارسلان و بهرام شاه، قرار گرفته بود؛ در شصت و دو سالگی که آزاد شد و
 به فکر نان و جامه بود و تقاضا داشت که شاه وام او را بگذارد و شاه دو «قریه» ده به او
 وقف نمود. از این زمان تا پایان عهد سلطان مسعود، این شاعر دوره پیری و ناتوانی را

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۷۰۲.

۲- همان، ص ۵۸.

طی کرده و شاه کار مناسب این روزگار یعنی روزگار پیری را به او سپرد و آن کتابداری دربار سلطنتی بود.

سلطان مسعود سوم بعد از ۱۷ سال پادشاهی، در سال ۵۰۹ هجری از دنیا رفت و پسرش شهرزاد که والی هند بود، به جای او، بر تخت نشست ولی پس از اندک مدتی، شهرزاد، به دست برادر خود ملک ارسلان مقتول شد؛ و ملک ارسلان بن مسعود به تخت غزنوی نشست؛ و برادران را به زندان افکنده و یکی از برادرانش بهرام شاه گریخت؛ و در خراسان به سلطان سنجر سلجوقی پناه برد؛ و او به کمک شاه سنجر، ارسلان را کشت. شاعر مزبور در سلطنت دو ساله ارسلان سعادت و حرمت یافته بود. بهرام شاه، دانش پرور و شعر دوست بود و بیش از ارسلان، در حق مسعود سعد سلمان، اکرام کرد و سه سال بقیه عمر شاعر که مصادف با سه سال اول حکومت بهرام شاه بود، به راحتی گذشت. در واقع، حرمتی را که همه عمر، دنبال آن بود، وقتی به او داده شد؛ که آفتاب عمرش به غروب نزدیک بود؛ و این مدت، بیش از سه سال نبود. او راجع به بیماریش چنین می گوید:

”لیکن از خدمت، فرومانده است از آنک
رنج بیماریش بر بستر کشید
پای نتواند همی نیکو نهاد
دست نتواند سوی ساغر کشید“^۱
علت بیماری و پیری خودش را چنین تعریف نموده است:

”تاری از موی من، سپید نبود
چون به زندان فلک مرا بنشانند
ماندم، اندر بلا و غم چندان
که یکی موی من سیاه، نماند“^۲

و جای دیگر پیری را اینطور بیان کرده است:

”گر کنم جامه‌ها ز پیری چاک
ز آن ندارد بجهت پیری باک
گر نشاطی که در تن آمده بود
به جوانی نشد به پیری پاک

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۱۱۵.

۲- همان، ص ۵۹۷.

مژدهٔ مرگ، پیری آرد و بس گر کند در جهان پیر چاک^۱

مسعود سعد سلمان در سال ۵۱۰ هجری از دنیا رفت.

مسعود سعد یکی از قصیده‌سرایان بود و سبک شعر او خراسانی است. دیوان او بهترین گواه می‌باشد که او در هر صنف شعری مهارت داشت. بیشتر اشعارش حسبیه است. علاوه بر قصاید در دیوانش غزل، رباعی، مثنوی، قطعه، چستان نیز یافته می‌شود. زبان او آسان و سلیس می‌باشد. وصف طبیعت یا معشوق یا شراب، در شعر او، کمتر است. بیشتر قصیده‌های شکوه‌ای مسعود، از راه دادخواهی، خطاب به شاهان غزنوی یعنی سلطان ابراهیم بن مسعود و پسرش علاءالدوله بن ابراهیم، شهرزاد بن ابراهیم، ملک ارسلان بن مسعود و بهرام شاه بن مسعود، سروده شده است. در این قصاید ابتدا ستایشی از سلطان به عمل آمده، و سپس به شکوه پرداخته شده است. چندین قصیده در ستایش امرا و دوستانی دارد که به او یاری نموده‌اند. بیشتر اشعار او کلام جامعه است، خصوصاً آنکه در حبس گفته شده است.

در پایان دیوان، او وصف سی روز ماه و روزهای هفته را بر طبق تقویم قدیم ایران

نموده است که بسیار جالب است. برای نمونه چند بیت آورده می‌شود:

”خدا یگانا رامش گزین و شادی بین که مژده دادت از بخت، ماه فروردین
بهشت است گیتی ز اُردیبهشت حلال آمد اینهمه می اندر بهشت
زینت باغ، ماه خرداد است گر به باده گرایی از دادست“^۲

همین طور دربارهٔ اسم روزهای فارسی می‌گوید:

”امروز او رمزدست ای یار مهگسار برخیز و تازگی کن و آن جام باده آر
بهمن روز، ای صنم دلستان بنشین با عاشق در بوستان
اُردیبهشت روزست ای ماه داستان امروز، چون بهشت برینست بوستان“^۳

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۶۰۷.

۲- همان، ص ۶۰۴-۶۰۰.

۳- همان، ص ۶۰۹.

مسعود سعد سلمان سه دیوان داشت؛ که یکی به پارسی و دیگری به تازی و سوّم به هندی بود.^۱ از اشعار هندی او اثری در دست نیست. ولی از تازی، چندی شعر از او، موجود است. قدرت او، در بیان معانی با کلمات مُنتخب و مهارت او در حسن ترتیب و ترکیب است. قوّت خیال او باعث شده است؛ که بتواند گاه مطلبی را با چند تعبیر که هر یک تنها، شایان توجه است، بیان کند. طوری که در ستایش خودش گفته است:

”منم کاندِر عَجَم و اندر عرب کس نبیند، چون من از چهره زبانی
گر افتد مُشکلی در نظم و در نثر ز من خواهد زمانه ترجمانی
بدین هر دو زبان در هر دو میدان به گردونم رسیده کامرانی
سجود آرد به پیش خاطر من روان رودکی و ابن هانی“^۲

منابع و مأخذ

۱. رضازاده شفق: تاریخ ادبیات ایران، انتشارات وزارت فرهنگ، تهران، بی تا.
۲. سُبْحانی، دکتر توفیق ه. : نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، چاپ اوّل ۱۳۷۷ ه. ش.
۳. عروضی سمرقندی: چهار مقاله، به اهتمام دکتر محمّد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.
۴. عوفی، محمّد: لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، به سرمایه کتابخانه ابن سینا، تهران، اسفندماه ۱۳۳۵ ه. ش.
۵. هیری، ناصر: دیوان مسعود سعد سلمان، ناصر انتشارات گلشایی، تهران، چاپ اوّل خردادماه ۱۳۶۲ ه. ش.
۶. یاسمی، رشید: دیوان مسعود سعد سلمان، شرکت کتابفروشی ادب، تهران، تیرماه ۱۳۱۸ ه. ش.

* * *

۱- لباب الالباب، ص ۴۲۳.

۲- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۱-۳۳۰.